

بررسی برخی داستانهای کوتاه گلشیری با توجه به جریانهای فکری

معاصر^۱

احمد خیالی خطیبی^۲

زهره یوسفی^۳

چکیده

از همان آغاز نگارش و ظهور تفکر و اندیشه، این دو در هم تاثیر و تاثر داشتند که با توجه به زمانها و مکانها، متفاوت و مختلف بوده و هست. این امر در ایران نیز کم و بیش جاری و ساری است و شاید بتوان گفت در صد و اندی سال اخیر بیشتر مشهود گردیده و اخیراً تحت عنوان جریانهای فکری جاافتاده است. بی شک در این میان، نثر جایگاه خاص خود را دارد که نویسندگان ایرانی با بهره گیری از اندیشه های خود و همچنین دیگر نویسندگان داخل و خارج جریانهای مختلف فکری، که از هر نظر متنوع و گوناگون می باشد، زمینه ی بروز افکار خود را پایه ریزی نموده و رشد و نمو داده اند و اندیشه های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و غیره را در همان قالب فکری و به سبک داستان تعقیب نموده اند، در میان این نویسندگان مورد نظر هوشنگ گلشیری جایگاه ویژه خود را دارد که در نظر گرفتن جوانب فرهنگی، اعتقادی، سیاسی، اجتماعی موثر و متاثر او با اشاره ی کوتاهی به موقعیت های اجتماعی و سیاسی و فکری دوران قبل از او و زمان او به بررسی و تجزیه و تحلیل محتوای داستانهای او با توجه به رویکردهای فکری معاصر خواهیم پرداخت، و مشخص خواهد شد او نیز به شدت تحت تاثیر آن جریانها بوده و همچنین او خواهد تاثیر گذار بوده است.

کلید واژه ها: ادبیات، نثر، گلشیری، جریانهای فکری، معاصر

۱- این مقاله مستخرج از پایان نامه کارشناسی ارشد بوده و مورد حمایت دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی می باشد.

۲- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
Ahmadkhatibi840@yahoo.com

۳- دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی واحد تهران مرکزی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۲/۲۷ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۵/۲۰

کهن ترین و محبوب ترین نوع ادبی در میان اقوام و ملت ها، افسانه ها، قصه ها و در معنای وسیع تر آن، «داستان» است. انسان همواره آرمان ها، آرزوها، عشق، مصائب و شادی هایش را در قالب داستان هایی که ساخته و پرداخته بیان نموده است و تمامی این مسائل در قصه ها و داستان ها تجلی می یابند.

از این رو می توان داستان ها را مجموعه ای به حساب آورد که در آن ها مسائل مربوط به انسان یافت می شود. با بررسی دقیق داستان ها در هر عصر و دوره ای، می توان به یک دوره کامل از مسائل جامعه شناسی و روان شناسی و سیاسی و فرهنگی مردمان آن عصر و دوره دست یافت.

«داستان ها در هر زمان و دوره ای به موازات تغییرات و تکاملی که اندیشه و خواست های مردمان آن دوره به وجود می آید، دچار تحولات و دگرگونی هایی می شوند. ادبیات داستانی ایران نیز از دگرگونی ها بر کنار نمانده است. با آمدن صنعت چاپ به کشور و چاپ روزنامه ها و رفت و آمد ایرانیان به عنوان دانشجوی به اروپا و مساله ی مهم یعنی انقلاب مشروطیت، که هم پای آن انقلابی در شعر و نثر پدید آمد، ادبیات از آن حالت اشرافی دوره قبل خارج شد. با انتشار روزنامه ها و نیاز به تحولات اجتماعی که احساس می گردید، زبان شعر و نثر ساده تر شد. مسائل سیاسی و اجتماعی وارد ادبیات ایران شدند. نثر از آن شکل متکلفانه و آراسته به انواع آرایه های ادبی، خارج شد. داستان نویسی و نمایش نامه نویسی به شیوه ی اروپاییان مورد تقلید قرار گرفت. شماری از روش ها و معیارهای تثبیت شده در ادبیات کهن اهمیت خود را از دست داد.» (میرصادقی، ۱۳۸۰، ۴۵)

افرادی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، عبدالرحیم طالبوف، زین العابدین مراغه ای با خلق آثاری به شیوه اروپاییان، جزء پیشگامان داستان نویسی و ادبیات دوره مشروطه به حساب می آیند، که البته برخی آثار این افراد با توجه به آثار بعدی، از

بررسی برخی داستانهای کوتاه گلشیری با توجه به جریانهای فکری معاصر ۱۳۹۱

پختگی و انسجام کامل و لازم برخوردار نیست و بیشتر اهمیت شان برای این است که شیوه و راهی نو را در ادبیات ایران بنیان نهادند و اهمیت آثار گلشیری و همانند او از این لحاظ است که تا حدودی آینه تمام نمای جامعه ی خود هستند و هر چند در این زمینه کارهایی صورت گرفته اما در خصوص آثار گلشیری پژوهش خاص از نظر جامعه شناسی در ادبیات انجام نگرفته است می خواهیم بینیم گلشیری تا چه اندازه به بیان مسائل اجتماعی در قالب داستان اهتمام ورزیده است و فرض بر این است که در حد باورهای ایدئولوژیکی خود به آنها پرداخته است.

چیستی جریان شناسی

جریان

امروزه واژه ی جریان در آثار ادبی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی اصطلاح خاص شده است و هر کدام از طیف های مذکور برداشت ویژه خود را دارد و بیشتر در معنی و مفهوم گروه خود به کار می برند. «جریان عبارت است از تشکل، جمعیت و گروه اجتماعی معینی که علاوه بر مبانی فکری، از نوعی رفتار ویژه اجتماعی برخوردار است. بنابراین، اندیشه نظام مند یک شخصیت علمی که به صورت تشکل اجتماعی ظاهر نشده، جریان نامیده نمی شود. پس اجتماعی بودن و داشتن جمعیت یک تشکل از ویژگی های مهم یک جریان اجتماعی به شمار می آید. اندیشه مشخص، رفتار معین و مرتبط با آن اندیشه، ویژگی های دیگر جریان های اجتماعی است». (خسروپناه، ۱۳۹۱، ۹ و ۱۰)

جریان شناسی

«جریان شناسی عبارت است از شناخت منظومه و گفتمان، چگونگی شکل گیری، معرفی مؤسسان و چهره های علمی و تاثیرگذار در گروه های فکری، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است». (خسروپناه، ۱۳۹۱، ۱۰)

جریان فکری

«تشکل و جمعیت اجتماعی است که از مبانی اندیشه ای برخوردار است. مبانی اندیشه ایی در جریان های شناخته شده، ممکن است رویکرد فلسفی یا کلامی، شرقی یا غربی داشته باشد.» (خسروپناه، ۱۳۹۱، ۱۰)

جریان روشن فکری یا روشن گری و روشنفکران

«واژه روشن گری با معادل انگلیسی (Enlightenment) و آلمانی (Aufklaerung) به معنای روشن شدگی و بیداری است.» (گلدمن، ۱۳۷۱، ۱۶)

«روشن فکری معادل (Intellectual) به معنای عمل و حالت روشن فکر است و روشن فکر کسی است که در امور با نظر باز و متجددانه بنگرد.» (معین، ۲، ۱۶۹۱)

و به عبارت دیگر، نوگرا و تجددگرا باشد و اعتقاد به رواج آیین و افکار نو و منسوخ شدن آیین کهنه دارد. روشن فکری، مقوله ای است که نمی تواند بریده از دین و غیر دین باشد؛ زیرا روشن فکری، پذیرش نوعی عقلانیت است و عقلانیت، ماهیتی است که می تواند هویتی دینی یا غیردینی پیدا کند؛ یعنی عقلانیت، قابلیت سازگاری یا ناسازگاری با دین دارد.

«در آستانه ی انقلاب بورژوازی در قرن های هفدهم و هجدهم در کشورهای اروپایی باختری و آمریکا یک سلسله فلاسفه و اندیشه ورانی ظهور کردند که به اصطلاح انگلس (سرها را برای انقلاب نوین روشن می ساختند). البته این متفکران انقلابی چنین می پنداشتند که در راه ایجاد نظامی مبتنی بر عقل و عدالت مبارزه می کنند ولی در واقع، نظامی که از تلاش آنها پدید آمد نظام سرمایه داری بود. از آن زمره اند: در قرن هفدهم در هلند، آکستا، هوگو گروتسیوس، باروخ اسپینوزا و در انگلستان فرنسیس بیکن، هابس، جان لاک و در قرن هجدهم تلاند و کالینس و هارتلی و پرستلی و در فرانسه ولتر و روسو و منتسکو و هلو سیوس و دیدرو و در آلمان شلینگ و لسینگ و هردر و گوته و در آمریکا فرانکلن و جفرسون و امثال آنها، جنبشی که این مردان متفکر به وجود می آورند چون به دفاع از معارف و علم و تجدد بود و

بررسی برخی داستانهای کوتاه گمشدگی با توجه به جریانهای فکری معاصر ۱۳۴۸

منجر به تاراندن ظلمات خرافات و جهل و رخنه‌ی فروغ درک و دانایی می‌شد؛ جنبش «روشن‌گری» نام‌گرفت و خود این افراد را هم «روشن‌گران» نامیدند. جنبش روشن‌گری برای کلیه کشورهای که در آستانه‌ی انقلاب بورژوازی قرار می‌گرفتند تپیک و پدیده‌ای است عام و پیدایش جنبش را باید از قوانین تکرار پذیر رشد نهضت انقلابی در کشورها دانست. (طبری، ۱۳۴۸، ۳۹۴)

و به بیان دیگر: «می‌توان گفت روشن‌فکران کسانی هستند که از چهارچوب سنتی در هر زمینه فراتر می‌روند، ارزش‌های جدید ایجاد می‌کنند و یا به ارزشهای قدیم جامعه‌ی نو می‌پوشانند و دستگاه‌های فکری جدید برای تبیین وجوه مختلف زندگی عرضه می‌کنند. با به کارگیری اندیشه و قدرت انتقادی به حل مسائل و مشکلات علمی می‌پردازند، به وضع فلسفه‌های جدیدی برای زیستن می‌پردازند و از وضعیت موجود اجتماعی و سیاسی انتقاد می‌کنند.» (بشیریه، ۱۳۷۴، ۲۴۷)

و اما آنچه موجب جدایی بیان و اندیشه روشن‌فکری از دیگر بیانها و اندیشه‌ها می‌شود بیشتر جنبه‌ی انتقادی آن است که در زیر تحت عنوان ویژگی‌های روشن‌فکری و روشن‌فکر اشاره می‌شود.

ویژگی‌های روش فکر و روشن‌فکری

«وجه ممیزه روشن‌فکری الزاماً نقّادی است. روشن‌فکر کاری جز نقد ندارد. از این رو معرفت نقّدی یک ضرورت حیاتی است. در واقع روشن‌فکر فضول محله است. نقشش، برجسته کردن تضادهاست؛ در دستگاه دولتی، در قدرت سیاسی، در قدرت اجتماعی، در تفکر و نظامات فکری.» (شایگان، ۱۳۷۷، ۲۳)

«اصولاً روشن‌فکر در هر دوره‌ی تحول فرهنگی و اجتماعی یک جامعه هر گرایشی داشته باشد، به هر حال دارای یک بینش انتقادی است. این بینش و تفکر انتقادی به تعبیر کارل پوپر: (آن تفکری است که بتواند در تمامی مقدمات ایجاد خودش و در تمامی پیامدهای منتج از

خودش شک بکند، نه این که این تفکر جایی بایستد و متوقف شود. (البته شک باید سازنده باشد تا به پیشبرد تفکر انسانی کمک کند. شک سازنده از روحیه علمی محقق بر می خیزد و اتفاقاً همین روحیه علمی است که نقادی های روشن فکران را به نظریه انتقادی مبدل می سازد. «آشتیانی، ۱۳۷۰، ۶»)

برای هر چه بیشتر روشن شدن معنی و مفهوم روشنفکری برخی دیدگاهها نیز آورده می شود تا خواننده هم بیشتر با آن مفهوم آشنا شود.

برخی بر این باورند که روشن فکر بیش از آن که از مهارت فیزیکی استفاده کند از مهارت فکری بهره می برد. زیگموند بومان و عده ای معتقدند که «روشن فکر کسی است که در وجود خویش و در جامعه به تضاد موجود بین حقیقت علمی (با همه معیارهایی که دارد) و ایدئولوژی (با سیستم ارزش های سنتی اش) آگاهی پیدا می کند.» (پدرام، ۱۳۸۲، ۲۲ - ۲۳)

به تعبیر آلبر کامو «روشن فکر، کسی است که ذهن او درباره ی خودش (و به تبع آن جهان پیرامونش) آگاهی دارد»، پس اگر روشن فکر هم به سنت و هم به مدرنیته آگاهی داشته باشد (به ویژه در کشورهای به اصطلاح در حال توسعه) به خوبی می تواند از عهده ی وظیفه ی خویش بر آید؛ یعنی جامعه را از وضع موجود (سنت) به وضع آینده (مدرنیته) عبور دهد، چرا که «عبور از سنت به مدرنیته، کار هر روشن فکری است.» (سروش، ۱۳۸۲، ۳۴)

یا به عبارتی «آدمی وقتی از بند قضا و قدر رست و مهار زندگی خود را به دست گرفت و در سرگذشت خود و هم نوعان خود موثر شد، پا به دایره ی روشن فکری گذاشته و اگر روشن فکری را تا حدودی آزاداندیشی معنی کرده اند نیز به همین دلیل است که روشن فکر - آزاد از قید تعصب یا تحجر مذاهب و نیز آزاد از تحکم و سلطه قدرت های روز - خود را مسئول زندگی خود و دیگران می داند نه لوح ازل و قلم تقدیر را.» (آل احمد، ۱۳۸۶، ۳۹)

حال با توجه به این تعاریف و معانی و مفاهیم از روشنفکر و روشنفکری روشن کاملاً می توان دریافت که یک روشن فکر اولاً باید دارای علم و آگاهی و اطلاع از اوضاع موجود

بررسی برخی داستانهای کوتاه گلشیری با توجه به جریانهای فکری معاصر ۱۳۹۲

سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه خود داشته باشد و در ثانی آن وضع را بخوبی تجزیه و تحلیل کند و نقادانه آن را به بهبود و تکامل سوق دهد.

جریان های فکری معاصر ایران

جریان های فکری معاصر ایران را به شیوه های گوناگون می توان دسته بندی کرد.

«طبقه بندی جریان های فکری معاصر در ایران براساس رویکرد آنها به دغدغه ی رابطه ی تجدد با سنت به طور عام و دین به طور خاص است. جریان های فکری معاصر در ایران، یا دغدغه رابطه ی مدرنیته و دین را ندارد و یا چنین دغدغه ای دارند. این دسته دوم نیز به چند گروه کوچکتر تقسیم می شوند. برخی بر این باورند که میان اسلام و مدرنیته نمی توان آشتی برقرار کرد. برخی از آنها از لزوم تقدیم سنت به طور عام و یا دین به طور خاص (مانند جریان های تجدد ستیز سنتی و یا تجدد ستیز فلسفی و یا جریان های سنت گرا) و برخی روشن فکران دیگر از لزوم تقدیم مدرنیته (جریان روشن فکری سکولار) سخن گفته اند.

دسته دیگری که به ناسازگاری مطلق دین اسلام و مدرنیته اعتقاد ندارند و از ناسازگاری جزئی سخن می رانند، به دو دسته قابل تقسیم اند: دسته ای که به لزوم سازگار بودن تفسیر ما از اسلام با تجدد فتوا می دهند (مانند جریان روشن فکری تجددپذیر) و دسته دیگری که به دنبال راه حلی برای موارد تنافی با تکیه بر میراث گذشته اسلامی می گردند. این دسته دوم نیز به دو گروه قابل تقسیم اند: گروهی که با تکیه بر روش اجتهاد حرکت می کند (جریان سنت گرای نواندیش) و گروهی که به شیوه اجتهاد مصطلح، اعتقادی ندارد، همانند دکتر نصر و ...».

(حسینی نسب، ۱۳۹۲، ۱۲ و ۱۳)

ناگفته نماند که تبیین و تحلیل همه جریان های فکری، تلاشی وسیع تر و مفصل تر از پژوهش حاضر را می طلبد و در این پژوهش سعی شده که تنها به آن دسته از جریان های فکری یا به اصطلاح روشن فکری پرداخته شود که مرتبط با افرادی مانند هوشنگ گلشیری است.

جریان روشن فکری در دوره مشروطه

پس از روشن شدن مفهوم روشن فکری، البته تا حدودی، اینک به جریانهای روشنفکری صد ساله اخیر پرداخته می شود: «در این دوران که از سالهای پایانی دهه ۱۲۷۰ ه. ش آغاز می گردد، کاست^۱ روشن فکری، ظرفیت و قدرت تاثیرگذاری فرهنگی سیاسی و نیز پیچیدگی و تنوع بیشتری پیدا می کند و به ویژه با تاثیرگذاری انحرافی بر روند نهضت عدالت خانه و نیز فضا سازی سکولاریستی^۲ در آستانه صدور فرمان مشروطه و دو دهه پس از آن (تا کودتای رضاخان)، عملاً امکان و بستر سیطره فرهنگی و سیاسی تجددگرایی سطحی وابسته را در هیأت یک ساختار و نهاد حکومتی و هژمونیک^۳ فراهم می سازد. در کارنامه نسل دوم منورالفکران مشروطه، پرونده سیاهی از خیانت های بزرگ و کوچک سیاسی، رشوه خواری و فساد اقتصادی و اخلاقی، جاسوسی و تلاش فکری و تئوریک جهت زدودن هویت اصیل دینی و معنوی و اصالت «خود معنوی» و مآثر دینی تاریخ و فرهنگ این کشور دیده می شود.» (زرشناس، ۱۳۹۲، ۱۵)

چند تن از منورالفکران نسل دوم مشروطه که آراء و افکار و آثار فکری و یا رفتار و کارنامه اجرایی آنها در جریانهای فکری معاصر مطرح بوده است. که اینجا صرفاً نامی از آنها می بریم، به قرار زیر است:

جلال الدین میرزا قاجار، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا حسن خان سپه سالار، میرزا یوسف خان مستشارالدوله، محمد حسن خان اعتمادالدوله السلطنه، میرزا علی خان امین الدوله، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا عبدالرحیم طالبوف و ...

1- Caste نوعی نظام اجتماعی که براساس نقش های انتسابی توزیع می شود.

انتساب سالاری و ضد شایسته سالاری

2- secularist معتقد به جدایی دین از سیاست

3- برتر و (Hegemonic) واژه یونانی: رئیس و فرمانروا، رهبری، سروری، برتری، سلطه و سلطه گری و هژمونیک (hegemony) مسلط

جریان روشن فکری ایران در دوره رضاخان (پهلوی اول)

در یک نگاه کلی، جریان روشن فکری ایران در این دوره، دارای چهار گرایش اصلی بدین ترتیب می باشد:

۱- گرایش غالب و حاکم بر کاست روشنفکری ایران که گرایش «ناسیونالیسم سلطنت طلب» می باشد و تجسم اصلی آن، رژیم رضاشاهی است.

۲- گرایش دارای تمایلات سوسیالیستی و مارکسیستی که پیروان حزب کمونیست ایران و جریان ۵۳ نفر، از اعضای آن هستند. این گرایش به لحاظ فعالیت و دامنه عمل، بسیار کم نفوذ و غیرفعال بوده و بخش کوچکی از کاست روشنفکری ایران را تشکیل می دهد. این جریان اگرچه به لحاظ ایدئولوژیک پیرو سوسیالیسم مارکسیستی می باشد، اما در خصوص بسط کلی غرب زدگی شبه مدرن، با ایدئولوژی حاکم (ناسیونالیسم سلطنت طلب) همسو و همراه می باشد.

۳- گرایش کم رنگ و غیرفعال «ناسیونالیسم لیبرال» که در افق کلی و جهت گیری ها مثل دیگر گرایش های روشنفکران ایران، خواهان بسط غرب زدگی شبه مدرن بوده است. افراد کمی از این جریان غیرفعال در این دوره (کسانی چون، مصدق یا مستوفی الممالک)، در کل با جهت گیری های استبداد شبه مدرنیستی حاکم همسویی داشتند؛ اگرچه به دلیل تأکیدی که بر اجرای قانون اساسی مشروطه داشتند، با سیاست ها و مواضع رضاشاه اختلافاتی پیدا می کردند. این جریان در دوران سلطنت رضاشاه بسیار منفعل و غیرفعال بود و تنها از سال های نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ ش است که صورت فعال پیدا میکند. هر سه گرایش ناسیونالیسم سلطنت طلب، مارکسیستی و ناسیونالیسم لیبرال این دوره به شاخه ی لائیک و (آته ئیست)^۱ کاست روشنفکری ایران تعلق داشته و دارند.

۵۰ // دو فصلنامه مطالعات تمدنی / سال یازدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵، شماره ۱ و چهارم

۴- شاخه به اصطلاح دینی یا به تعبیر دقیق تر، شاخه ی التقاطی روشنفکری ایران، این گرایش را در عهد رضاشاه «احمد کسروی» نمایندگی می کرد. به اعتقاد برخی کسروی در پروسه کفرگویی های خود تدریجاً به انکار دین اسلام و دعوی نبوت رسید. شاخه به اصطلاح دینی یا التقاطی روشنفکری ایران در دوره رضاشاهی، فقط دارای یک گرایش ناسیونالیستی بود.» (زرشناس، ۱۳۹۲، ۵۴ و ۵۵)

چهره های روشنفکری ایران در دوره رضاشاهی

سلیمان میرزا اسکندری، محمدعلی فروغی، حسن تقی زاده، احمد کسروی، عبدالحسن تیمورتاش، علی اکبر داور، علی دشتی، حسن پیرنیا. چنانکه قبلاً هم اشاره شد، صرفاً به ذکر اسامی برخی از افراد دوره های متفاوت روشنفکری اشاره می کنیم .

جریان روشنفکری ایران در دوره ی پهلوی دوم

کاست روشنفکری ایران در این دوره، دارای دو شاخه «لائیک و آتہ ئیست» و «شاخه به اصطلاح دینی» یا «روشنفکری التقاطی» بود. هر یک از این دو شاخه نیز دارای گرایش های چندگانه ای بودند. شاخه آتہ ئیست روشنفکری ایران به سه گرایش تقسیم شده بود:

الف- گرایش روشنفکری ناسیونال سلطنت طلب که عمدتاً در دربار و با شخصیت هایی چون علم، فروغی و حسن علاء خودنمایی می کرد.

ب- گرایش روشنفکری ناسیونال لیبرالیست که در احزابی چون «جبهه ملی» و «حزب ایران» و اشخاصی مانند دکتر کریم سنجانی، دکتر محمد مصدق، دکتر حسین فاطمی و دکتر علی امینی خودنمایی می کرد.

ج- گرایش روشنفکری چپ گرا و مارکسیست که در احزابی و اشخاصی چون حزب توده نیروی سوم، خلیل ملکی، کیانوری، احسان طبری، خسرو روزبه و ... خودنمایی می کرد.

بررسی برخی داستانهای کوتاه کثیری با توجه به جریانهای فکری معاصر ۱۳۳۰

گرایش ناسیونال سلطنت طلب روشنفکری ایران در این مقطع زمانی، بیشتر با انگلستان در ارتباط بود و می کوشید تا ساختار حکومتی دوره ی پهلوی اول را به نوعی بازسازی نماید. نخست وزیرانی چون حسین علاء، علی سهیلی، ابراهیم حکیمی و جعفر شریف امامی متمایل به این جریان بودند. در رأس اینها نیز خانواده ی پهلوی، شخص محمدرضاشاه، اشراف و علی رضا پهلوی قرار داشتند. اینان خواهان تحقق یک استبداد سلطنتی مطلق العنان شبیه مدرنیست و وابسته به امپریالیزم (ترجیحاً انگلیس) تحت رهبری محمدرضا شاه بودند.

گرایش ناسیونالیستی روشنفکری ایران که اصلی ترین تشکل سیاسی آن جبهه ملی بود، نماینده ی طیف تکنوکرات ها و بوروکرات ها و بخشی از سرمایه داران شبه مدرنیست ایرانی بود که به لحاظ سیاسی بیشتر به آمریکا وابسته بود و با انحصارطلبی ها و یکه تازی های شاه و دربار مخالف بود.

گرایش روشنفکری لائیک ایران، با نخست وزیری مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰، عملاً بخش مهمی از قدرت سیاسی در کشور را به دست گرفت و از این منظر، در کشمکش اساسی با شاه و دربار و حامیان انگلیسی شان قرار گرفت. امپریالیزم آمریکا، قبل از به قدرت رسیدن مصدق، حمایت فعال از جبهه ملی را آغاز کرد و تا مقطع قیام سی تیر نیز آن را ادامه داد. در واقع، آمریکا پشت حرکت های جبهه ملی، خواهان بدست آوردن سهمی از نفت ایران بود که در آن مقطع، در انحصار مطلق انگلیس قرار داشت. البته آمریکایی ها پس از روی کار آمدن آیزنهاور، با انگلیس توافق کردند که سهمی برابر بریتانیا از غارت منابع نفتی ایران داشته باشند. در این دوران، با آشکار شدن ضعف لیبرال ناسیونالیست ها در اداره ی جامعه و شدت گرفتن بحران های اقتصادی و اجتماعی، بر سر کنار گذاردن لیبرال ها توسط یک کودتای نظامی و با همراهی انگلیس به توافق رسیدند که عینیت این سیاست جدید، در کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ظاهر گردید.

اصلی ترین تشکل گرایش مارکسیستی روشنفکری لائیک ایران را می توان حزب توده دانست. حزب توده وابستگی آشکار و شدیدی به سیاست های دولت شوروی داشت و این مسئله، به ویژه در مقطعی که حزب توده از واگذاری امتیاز نفت به شوروی دفاع میکرد، خودنمایی مینمود.

شاخه به اصطلاح مذهبی و یا به تعبیر دقیق تر، التقاطی روشنفکری ایران، در مقطع پس از ۲۰ شهریور تا کودتای ۲۸ مرداد، از حضور و فعالیت بیشتری برخوردار می گردد. گرایش اصلی و غالب روشنفکری التقاطی ایران، گرایش تفسیر سوسیالیستی اسلام می باشد که توسط افرادی چون محمدنخشب و مجموعه «سوسیالیست های خداپرست» و مهندس جلال الدین آشتیانی تبیین می گردد. اینان در فعالیت های سیاسی خود، بیشتر در همراهی با جبهه ملی در مسیر مبارزه با ملی کردن صنعت نفت فعالیت می کردند؛ اما به لحاظ ایدئولوژیک، هویت مذهبی التقاطی داشتند. (زرشناس، ۱۳۹۲، ۹۱)

نگاهی به برخی احزاب و سازمان های روشنفکری ایران در مقطع ۱۳۳۲ - ۱۳۳۰

پیش از معرفی احزاب مذکور لازم به یاد آوری و تاکید است که علت معرفی این احزاب بخاطر تاثیر گذاری بسیار بالای آنها در اتفاقات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آن دوران ایران است که داشتن آن اطلاعات در شناخت دقیق امور رخدادهای آن زمان بسیار موثر است و همچنین در تجزیه و تحلیل آثار، بویژه داستانی و سیاسی آن دوره، از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

حزب توده

در مهر ماه سال ۱۳۲۰، وزارت امنیت شوروی از طریق ستاد خود در تهران و در راس آن حیدرعلی اف، با جمع کردن بعضی از اعضای سابق گروه ۵۳ نفر و افراد مرتبط با «کوتو» (دانشکده کمونیستی برای کادرسازی در میان ملل آسیایی) و تحت ریاست سلیمان محسن

بررسی برخی داستانهای کوتاه کلمبوس با توجه به جریانهای فکری معاصر ۱۱۱۳۵

اسکندری، حزب توده را تشکیل داد. از ابتدا قرار شد که هویت مارکسیستی حزب آشکار نگردد و بدین منظور نام «توده» برای آن انتخاب گردید. البته عملاً رهبری حزب را هسته کمونیست مربوط با سفارت شوروی بر عهده داشت. چند سال پس از تولد حزب توده، این حزب نقاب از چهره بر گرفت و ماهیت مارکسیستی خود را عیان ساخت.

حزب توده از سال ۱۳۲۷-۱۳۲۰ فعالیت آزادانه علنی داشت. پس از حادثه ترور ناموفق شاه، برای مدتی به فعالیت مخفی پرداخت و در دوران دولت مصدق ۱۳۳۲-۱۳۳۰ مجدداً فعالیت خود را علنی کرد. حزب توده در این مقطع از فعالیت، نقش مخربی در ایجاد تفرقه در جنبش ملی کردن صنعت نفت بازی کرد و در رویارویی با کودتای ۲۸ مرداد نیز با این که دارای سازمان نظامی و تشکیلات گسترده سیاسی بود، هیچ واکنشی نشان نداد. رهبران حزب اکثراً به شوروی فرار کرده و عده زیادی از هواداران و اعضای ساده لوح و فریب خورده، توسط فرماندار نظامی شاه بازداشت و یا اعدام شدند.

حزب ایران

از دل «کانون مهندسين ايران» در سال ۱۳۲۳ «حزب ايران» به وجود آمد. حزب ايران متشکل از تکنوکرات های طرفدار آمریکا بود. روزنامه «شفق» با مدیریت و صاحب امتیازی شمس الدین جزایری، ارگان آن بود. حزب ایران به گونه ای آشکار، یک حزب لیبرال بورژوازی بود و بعدها به جرگه احزاب تشکیل دهنده جبهه ملی پیوست. حزب ایران را در این سال ها می توان یکی از نمایندگان فعال گرایش لیبرال ناسیونالیستی روشنفکری ایران دانست. جریان فکری غالب بر حزب، ارتباط نزدیکی با آمریکا و رویکرد روشنفکری طرفدار آمریکا در کشورما داشت.

حزب دموکرات

«حزب دموکرات ایران» در ۹ خرداد ۱۳۲۵ ش به رهبری احمد قوام السلطنه تشکیل شد. قوام السلطنه در واقع این حزب را به عنوان اهرم فعالیت سیاسی خود پدید آورده بود.

قوام را می توان در زمره ی جناح لیبرال ناسیونالیست روشنفکری لائیک ایران و از خویشاوندان و آشنایان مصدق دانست که البته دست تقدیر، این دو را در مقابل هم قرار داد. در واقع، پس از استعفای مصدق از نخست وزیری در ۲۵ تیر ۱۳۳۱، قوام به دستور شاه و به منظور سرکوب جنبش ملی کردن نفت به قدرت رسید. در پی قیام ملی ۳۰ تیرماه، شاه عقب نشینی کرده و قوام را برکنار و مصدق را مجدداً به نخست وزیری گمارد. این واقعه چونان ضربه ای، موجب مرگ سیاسی قوام السلطنه پیر گردید.

نهضت سوسیالیست های خداپرست

«نهضت سوسیالیست های خداپرست» به سال ۱۳۲۳ توسط گروهی از جوانان روشنفکر دارای تمایلات مذهبی به سرکردگی محمد نخشب پی ریزی گردید. نظریه پردازان نهضت خداپرستان سوسیالیست، مهندس جلال الدین آشتیانی و محمد نخشب بودند. این تشکل را می توان نماینده اصلی روشنفکری به اصطلاح دینی دارای تمایلات سوسیالیستی آن مقطع دانست. مدتی پس از تاسیس خداپرستان سوسیالیست، اختلاف و انشعابی در استراتژی و تاکتیک سیاسی درون تشکیلات پدید آمد و جناح طرفدار مهندس آشتیانی عمدتاً به کار نظری پرداخت و جناح طرفدار نخشب به حزب ایران پیوست که در سال ۱۳۳۱ از آن نیز انشعاب کرده، «جمعیت آزادی مردم ایران» را تشکیل داد.

حزب پان ایرانیست

این حزب به رهبری دکتر محسن پزشک پور به سال ۱۳۲۶ تاسیس گردید و بعدها جناحی از آن به رهبری داریوش فروهر با نام «حزب ملت ایران» منشعب گردید. حزب پان ایرانیست را می توان سخنگوی فعال جریان ناسیونال شوونیستی افراطی شاخه آته ئیست (لائیک)

بررسی برخی داستانهای کوتاه گلشیری با توجه به جریانهای فکری معاصر ۱۱۵۵

روشنفکری ایران دانست. روزنامه های «خاک و خون» و «جوانان پان ایرانیست» در زمره ی ارگان های مطبوعاتی این حزب بودند.

حزب پان ایرانیست روابط نزدیکی با جناح آمریکایی هیات حاکمه رژیم پهلوی داشت این حزب تمایلات سیاسی و اجتماعی جناح غیر بوروکراتیک^۱ سرمایه داران وابسته ایران را نمایندگی می کرد. حزب پان ایرانیست به سال ۱۳۵۳ انحلال خود را اعلام کرده و به حزب رستاخیز شاه پیوست.

حزب اراده ملی

سید ضیاءالدین طباطبایی، روزنامه نگار غرب زده که همسو با سیاست های دولت انگلستان عمل می کرد و در کارنامه اش رهبری کودتای سیاه سوم اسفند به همراهی رضاخان دیده می شد، در تابستان ۱۳۲۳ به تاسیس «حزب اراده ملی» پرداخت.

این حزب، ساختاری بسیار منسجم داشت و علیرغم رقابتی که سید ضیاء با دربار و محمدرضا شاه در نمایندگی سیاست استعماری دولت انگلستان داشت، به عنوان یکی از احزاب طرفدار دولت انگلیس در آن مقطع شناخته می شد. روزنامه های «رعد امروز» و «روستا» در زمره ی ارگان های مطبوعاتی این حزب بودند.

حزب اراده ی ملی را می توان یکی از نمایندگان گرایش ناسیونال سلطنت طلب شاخه لائیک روشنفکری ایران دانست که البته در آرزوی به تخت سلطنت نشانیدن سید ضیاء بود و انگلیس از این حزب به عنوان یکی از برگ های خود در بازی سیاسی آن مقطع استفاده میکرد.

جبهه ملی

جبهه ملی به عنوان اصلی ترین سخنگوی گرایش لیبرال ناسیونالیست شاخه لائیک روشنفکری ایران در اول آبان ۱۳۲۸ تشکیل گردید و در ۱۰ آبان همان سال رسماً اعلام

۱- Bureaucratic- وابسته به دیوان سالاری و کاغذ بازی های اداری

۱۱۵۶ // دو فصلنامه مطالعات تعدادی / سال یازدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ شماره ۱ و چهارم

موجودیت کرد. جبهه ملی را می توان تشکل فراگیر احزاب و گرایش های سیاسی متمایل به هژمونی لیبرال ناسیونالیسم در دوران قبل از کودتای ۲۸ مرداد دانست. جبهه ملی از هنگام تاسیس، خود را مقید به قانون اساسی سکولاریستی مشروطه نامیده و در ماه سوم در اساس نامه خود، «هدف جبهه را ایجاد حکومت ملی به وسیله تامین آزادی انتخابات و آزادی افکار» دانست. رهبری جبهه ملی از آغاز با دکتر مصدق بود و تا هنگام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رسماً فعالیت میکرد.

جبهه ملی از هنگام تاسیس، یکی از ستون های اصلی حامی و مجری سیاست های امپریالیزم آمریکا در کوشش های آن دولت برای مقابله با رویکرد انحصارطلبانه اعمال نفوذ دولت انگلیس در ایران بود.

جبهه ملی در میان بخشی از طبقه متوسط شبه مدرن ایران و نیز طیف سرمایه داران متوسط و لیبرال مسلک و لایه های متوسط و مرفه تکنوکرات های غرب زده، دارای هوادارانی بود. شاکله جهان بینی جبهه ملی سکولاریستی و شبه مدرنیستی بود. و به لحاظ اقتصادی دارای گرایش های لیبرال سوسیال دموکراتیک بود و از منافع سیاسی بخشی از سرمایه داران متوسط ایرانی (قبل از انقلاب) و لایه های سرمایه داری انحصاری حذف شده از قدرت (پس از انقلاب) دفاع و حمایت می کرد.

حزب زحمتکشان ملت ایران

حزب زحمتکشان ملت ایران، در اردیبهشت سال ۱۳۳۰ تاسیس گردید و به جمع حامیان مصدق در جبهه ملی پیوست، اما بعد با آن اختلاف پیدا کرد و از «جبهه ملی» جدا گردید. رهبر و بنیان گذار اصلی حزب زحمتکشان ملت ایران، روشنفکری به نام «مظفر بقایی» بود. بقایی در فعالیت های سیاسی اغلب به دنبال جاه طلبی ها و بلند پروازی های شخصی بود.

برخی چهره های روشنفکری ایران در سال های ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰

بررسی برخی داستانهای کوتاه کثیری با توجه به جریانهای فکری معاصر ۱۱/۵۷

محمد نخشب، محمد مصدق، محمد مسعود، حسین فاطمی و ...

اینک پس از معرفی برخی از احزاب سیاسی سالهای ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰ که در اتفاقات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن زمان ایران تاثیر بسزائی داشته، به دوره ی بعد یعنی سالهای ۱۳۴۲ - ۱۳۳۲ و ۱۳۴۲ - ۱۳۵۷ می پردازیم و ابتدا از ویژگی های روشنفکران آن دوره یاد می کنیم چرا که احزاب عمده تقریباً همان هستند که بودند.

ویژگی های کلی روشنفکران ایران در سال های ۱۳۴۲-۱۳۳۲

در پی کودتای آمریکای انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، فضای استبداد و اختناق شبه مدرنیستی بر کشور حاکم گردید. دولت آمریکا با اعطای وام به دولت کودتا، کوشید تا از ابعاد هولناک بحران اقتصادی ای که رژیم بدان مبتلا بود، بکاهد. با اوج گیری بحران اقتصادی - اجتماعی رژیم و نیز روی کار آمدن «کندی» و دموکرات ها در آمریکا و تلاش آنها برای استیلای انحصاری بر قدرت در ایران، فضای سیاسی جامعه، در یک رکود و سکون به سر می برد. نخست وزیرهای این دوران ترجیحاً به عوامل و مهره های بی اراده و چاکر مآب محمدرضا شاه تبدیل گردیدند و پایه های استبداد فردی محمدرضا شاه تا حدودی مستحکم گردید.

در سال های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰، پس از روی کار آمدن جان. اف. کندی در آمریکا، آن دولت نسبت به وقوع شورش ها و اعتراضات مردمی در ایران و احتمال گسترش نفوذ کمونیست بیمناک گردید و در پی آن، رژیم شاه را تحت فشار قرار داد که اولاً، سهم انگلیس از نفوذ در هیات حاکمه را کم رنگ نموده و خود را به ارباب اول و تقریباً انحصاری رژیم شاه بدل نماید و ثانیاً، با انجام یک سلسله رفرم های^۱ اقتصادی - اجتماعی که بعدها به انقلاب سفید موسوم گردید، جلوی انفجار انقلابی در ایران را بگیرد. آمریکایی ها به منظور پیشبرد این دو هدف خود، یکی از روشنفکران سرسپرده یعنی علی امینی را به عنوان نخست وزیر به شاه تحمیل

بهبود و ترمیم و اصلاح چیزی که فاسد، غلط و نامطلوب باشد. 1- Reform

کردند و کوشیدند تا از طریق او و نیز ایجاد یک فضای باز سیاسی نسبی، رفرم مورد نظر خود را پیش ببرند.

محتوای اصلی رفرم مورد نظر آمریکا که شاه با تبلیغات پر سرو صدا تحت عناوینی چون «انقلاب شاه و مردم» و «انقلاب سفید» انجام آن را برعهده گرفت، در واقع به نحوی اصلاحات اراضی محدود و فروش قطعه زمین های کوچک به دهقانان و ایجاد طیفی از خرده مالکان بود. این کار اگرچه نظام مضمحل و از کار افتاده زمین داری کلاسیک ایران را تقریباً از بین برد، اما با ایجاد مجموعه ی گسترده ای از دهقانان صاحب زمین و بدهکار که فاقد امکان کشت بودند و توان رقابت با کالاهای کشاورزی وارداتی از خارج را نداشتند، عملاً موجب ویرانی کشاورزی خودکفا و خودبسندگی ایرانی را پدید آورد. بدین سان پس از مدتی، دهقانان و روستائیان که امکان کشت نداشتند و بابت زمین های خود بدهکار بودند و حاصل تولید آنها در رقابت با کشاورز مکانیزه خارجی و واردات آزاد و گسترده کالاها، بی مشتری می ماند، ورشکست گردیده و زمین و روستا را رها کرده، به شهرها روی آورده و در حاشیه شهرها و حلبی آباد ها سکنی گزیدند و در پی انقلاب سفید، ساختار کلاسیک و سنتی کشاورزی ایران کاملاً فروپاشید و کشور برای محصولات ضروری کشاورزی خود، وابسته به آمریکا و اروپا گردید.

برخی چهره های روشنفکری این دوره (۱۳۴۲-۱۳۳۲)

حسین علاء، علی امینی، خلیل ملکی، مهدی بازرگان

ویژگی های کلی جریان روشنفکری در سالهای ۱۳۴۲-۱۳۵۷

۱. در این مقطع، جریان روشنفکری ناسیونالیست سلطنت طلب، از قدرت نفوذ و مانور فوق العاده بهره مند می گردد و وجه هرمونیتیک^۱ تمام عیار پیدا می کند.

(واژه یونانی): تاویل، تفسیر و تعبیر (و اینجا مراد تاویل و تفسیر ایده های آن جریان است) - Hermeneutic- 1

بررسی برخی داستانهای کوتاه گلشیری با توجه به جریانهای فکری معاصر ۱۱۱۱/۵۹

۲. گرایش لیبرال ناسیونالیست روشنفکری ایران تا سال ۱۳۵۶ در یک انفعال گسترده به لحاظ سیاسی گرفتار می آید و اکثر چهره های ناسیونال لیبرالیست همچون اللهیار صالح و طیف تکنوکرات های حزب ایران، با ورود به زد و بندهای اقتصادی با دربار و محافل حکومتی، به ثروت های بسیار دست می یابند.

۳. گرایش لیبرال ناسیونالیست شاخه به اصطلاح دینی روشنفکری ایران نیز به لحاظ سیاسی منزوی و غیر فعال می گردد و برخی چهره های آن به فعالیت های فردی و محدود فرهنگی نظیر تالیف کتاب و یا تدریس در دانشگاهها و دبیرستان ها می پردازند. به عنوان نمونه مهندس بازرگان پس از آزادی از زندان، بیشتر در رشته تخصصی - حرفه ای خود مشغول کار می گردد.

۴. گرایش مارکسیستی شاخه لائیک روشنفکری ایران به دو بخش کلی تقسیم می گردد: الف- طیف توده ای که اکثراً دست از فعالیت سیاسی کشیده و در فعالیت های مطبوعاتی و انتشاراتی و فرهنگی، در خدمت اهداف شبه مدرنیستی رژیم پهلوی قرار می گیرند (کسانی چون: فیروز شیروانلو، پرویز نیکخواه، رحمان هاتفی و ...) ب- طیف نوین رادیکالی که در روشنفکری لائیک مارکسیستی ایران ظهور می کند و به فعالیت های رادیکال مسلحانه دست می زند (کسانی چون: بیژن جزنی، امیر پرویز پویان، حمید مومنی و ...) این گروه، به لحاظ کمی کوچک و به لحاظ تشکیلاتی محدود و بسته بودند و در روند عمومی مبارزات انقلابی مردم ایران تاثیر زیادی نداشتند.

۵. در درون شاخه به اصطلاح دینی روشنفکری ایران، یک گرایش رادیکال متولد می شود که تفسیری مارکسیستی از اسلام ارائه می دهد. این گرایش اگر چه ریشه در نوع اندیشه ی نهضت آزادی و خدایپرستان سوسیالیست دارد، اما به مراتب از آنها رادیکال تر بوده و شدیداً مارکسیست زده و التقاطی است. سازمان مجاهدین خلق و اندکی بعد «گروهک آرمان مستضعفین» تبلور این اندیشه هستند. در این میان، آرای دکتر شریعتی نیز با تفاوت هایی، به

۱۶۰ // دو فصلنامه مطالعات تمدنی / سال یازدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵، شماره پیل و چهارم

گرایش رادیکال شاخه به اصطلاح دینی روشنفکری ایران تعلق دارد. البته در خصوص شریعتی، باید حساب شخصیت معنوی و دین دار و صاحب درد دین او را از آرای بعضاً نپخته و غیراصیل و تاحدودی التقاطی او جدا کرد.

برخی چهره های روشنفکر ایران در سال های ۱۳۵۷-۱۳۴۲

حسنعلی منصور، امیرعباس هویدا، ذبیح الله صفا، ابراهیم خواجه نوری، شجاع الدین شفا، لیلی امیر ارجمند.

اینک پس از بیان مختصری درباره ی جریانهای فکری دوره ی معاصر، که از خیلی جهات نیاز به توضیح و بسط و گسترش داشت، به معرفی اندکی از گلشیری پرداخته، سپس برخی آثار او را با توجه به جریان های مذکور تجزیه و تحلیل خواهیم کرد.

سخنی در باب گلشیری

سال ۱۳۱۶ در اصفهان به دنیا آمد و تا سال ۱۳۲۱، قبل از رفتن به آبادان و تحصیل در آن شهر، در اصفهان اقامت داشت. از دوره ی آغازین زندگی خود در اصفهان و آبادان خاطره چندانانی ندارد چون همه با اقوام مادر درآمیخته و در رمان «جن نامه» از آن سود جسته است. اما اقامت در آبادان از ۱۳۲۱ تا ۱۳۳۴ شکل دهنده حیات فکری و احساسی وی است. پدرش کارگر بنا و سازنده مناره های شرکت نفت بود. خود در این باره می گوید:

«در آبادان [ما از خانه ای به خانه دیگر می رفتیم و همه اش هم بازی می کردیم. فقر هم بود اما آشکار نبود. چون همه مثل هم بودیم و عالم بی خبری بود. شکل دهنده حیات ذهنی من بایست همین سالها باشد. زندگی در خانه های یک شکل با هم بازی هایی که همه بیش و کم در فقر همسان بودیم و با هیچ زندگی دیگر، خیلی فراتر از زندگی خودمان، آشنا نبودیم. اما در مجموع، علف های هرزی بودیم، بر زمین فقر، بی هیچ پشتوانه ی فرهنگی و یاد مقطع تصادم آدم هایی از شهرهایی مختلف». (سناپور، ۱۳۸۰، ۲۱)

بررسی برخی داستانهای کوتاه گلشیری با توجه به زبانهای فکری معاصر ۱۳۳۴ تا ۱۳۵۲

از ۱۳۳۴ تا ۱۳۵۲ در اصفهان زیست. بعد از گرفتن دیپلم مدتی در کارخانه ای، مدتی هم در بازار، در دکان رنگرزی و خرازی و بالاخره در دکان قنادی کار کرد. مدتی هم در تهران و در خاکبرداری زمینی که قرار بود برق آلستوم فعلی شود، مشغول شد و مدتی را هم در دفتر اسناد رسمی تا این که در دهی دورافتاده بر سر راه اصفهان به یزد، معلم شد و در این مدت جسته و گریخته شعر هم می گفت و به گفته ی خودش: «من این فروتنی را در عرصه شعر داشتم که وقتی دیدم دیگران بهتر از من می سرایند... شعر را رها کردم؛ در ضمن این غرور هم به سراغ ام آمد که کاری که در عرصه ی داستان می‌کنم... از دست هیچ کس بر نمی آید.

یک سالی در تودشک و بعد مرکز آن ناحیه، کوهپایه، گذراندم که برای من بسیار راه گشا بود. با آدمی آشنا شدم که جدید ترین رمان های چاپ شده را می خواند و به من هم می داد؛ مصطفی پور که از سویی با بهرام صادقی آشنا بود و از سوی دیگر خود هم می نوشت.

این آدم همان وقت ها هم معتاد بود و حرام شد. اما همین آشنایی سبب شد تا من به طور مستقیم به پیشروی ترین روشن فکران زمانه وصل شوم آن هم از راه مطالعه.» (همان، ۲۲)

گلشیری در سال ۱۳۳۸ تحصیل در رشته زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه اصفهان آغاز کرد و در این مدت حادثه جالب زندگی اش وقتی اتفاق افتاد که دوستی، وی را به انجمن ادبی صائب برد. او که در ظاهر در جست و جوی راهی یا جایی برای مبارزه سیاسی بود به مانند رهبران سیاسی آن دوره، انجمن ادبی را پوشش سیاسی خود قرار داد. با این همه در این انجمن شعرهایش هم خوانده می شد. او می گوید: «در دوره دانشکده که فولکلور جمع می کردم و شعر می گفتم، شعری از من به سیاق (بر پایه ی شاملو) به همت دوستی به پیام نوین راه پیدا کرد و «بازی های اصفهان» هم همان جا چاپ شد. آشنایی با انجمن نشینان به حزب توده کشاندم و اواخر چهل دستگیر شدم و چند ماهی زندان مرا از درون با اعضای حزب توده آشنا ساخت. بسیاری از داستان های سیاسی من با جهت گیری ضد چنان حزبی، آن سال نطفه بست.

۱۱۶۲ // دو فصلنامه مطالعات تعدادی / سال یازدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵، شماره پیل و چهارم

مثل «عکسی برای قاب عکس خالی من»، «هر دو روی سکه»، «یک داستان خوب اجتماعی» و بالاخره بعدها «جبه خانه».

در پایان شهریور ۱۳۴۱ از زندان آزاد و در همان سال از دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان فارغ التحصیل شد: «بعد از زندان ما جوانان از کهنه سربازان جدا شدیم و انجمنی درست کردیم بر سر قبر صائب. ما در انجمن تازه بر زمین می نشستیم و دایره وار و هر کس اثر یا تحقیقی را می خواند، رسم خواندن بر سر جمع و رودررو از کاری سخن گفتن، به خصوص تحمل شنیدن داستان، یادگار این دوره است.» (همان، ۳۲)

در این زمان، چند شعر و یک داستان از او در مجلات پیام نوین، فردوسی و کیهان هفته، به چاپ رسیده بود. این نشست های ادبی که به دلیل حساسیت ساواک در خانه ها ادامه یافت، هسته اصلی جُنگ اصفهان شد.

«دور هم جمع می شدیم و کارهایمان را برای هم می خواندیم. جُنگ اصفهان، شماره اول ۱۳۴۴ همینطور در آمد. هسته اصلی اصحاب جنگ این ها بودند: محمد حقوقی، اورنگ خضرای، روشن رامی، رستیان، جلیل دوست خواه، محمد کلباسی، من و برادر احمد.» (همان، ۳۵)

از شماره دوم ابوالحسن نجفی، احمد میرعلایی و ضیاء موحد و بعدتر تعدادی از نویسندگان و شاعران جوان به حلقه همکاران پیوستند. یاران از طریق ابوالحسن نجفی با ادب فرانسه و از طریق احمد گلشیری و احمد میرعلایی با ادبیات انگلیسی زبان ها و بالاخره آمریکای لاتین آشنا شدند. جُنگ اصفهان که این جمع را به عنوان قطبی در ادب معاصر شناساند کمابیش با همین ترتیب تا سال ۱۳۶۰ در یازده شماره منتشر شد. گلشیری تعدادی از داستان های کوتاه و چند شعر خود را در شماره های مختلف جنگ به چاپ رساند. در سال ۱۳۴۷، این داستان ها را در مجموعه «مثل همیشه» منتشر کرد.

بررسی برخی داستانهای کوتاه گلشیری با توجه به زبانهای فکری معاصر ۱۱۱۳۶۳

گلشیری و تعدادی از یاران جنگ اصفهان در سال ۱۳۴۶، همراه با عده ای دیگر از اهل قلم در اعتراض به تشکیل کنگره ای فرمایشی از جانب حکومت وقت، بیانیه ای را امضاء کردند و با تشکیل کانون نویسندگی ایران در سال ۱۳۴۷ به عضویت آن درآمدند. در سه دوره فعالیت کانون در جهت تحقق آزادی قلم و بیان و دفاع از حقوق صنفی نویسندگان، گلشیری همواره از اعضای فعال باقی ماند. در دوره های دوم و سوم فعالیت کانون، به عضویت هیأت دبیران نیز انتخاب شد، رمان «شازده احتجاج» را در سال ۱۳۴۸ و رمان «کریستین و کید» را در سال ۱۳۵۰ منتشر کرد. در اواخر ۱۳۵۲، برای بار دوم به مدت شش ماه به زندان افتاد و به مدت پنج سال نیز از حقوق اجتماعی از جمله تدریس محروم شد. به ناچار در سال ۱۳۵۳ به تهران آمد. در تهران با بعضی از یاران قدیمی جنگ که ساکن تهران بودند و عده ای دیگر از اهل قلم جلسات هفتگی برگزار کردند. مجموعه داستان «نمازخانه ی کوچک من» (۱۳۵۴) و جلد اول رمان «سلامان و ابدال» روی صحنه آمد. این نمایش نامه هنوز منتشر نشده است.

در سال ۱۳۵۴ تدریس در گروه تئاتر دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران را به صورت قراردادی آغاز کرد. در پاییز سال ۱۳۵۶ گلشیری در ده شب شعری که کانون نویسندگان ایران با همکاری انجمن فرهنگی ایران و آلمان برپا داشت، سخنرانی ایی با عنوان «جوان مرگی در نثر معاصر فارسی» ایراد کرد. در بهمن همین سال، برنده جایزه فروغ فرخزاد شد. در تابستان ۱۳۵۷ برای شرکت در طرح بین المللی نویسندگی به آیواسیتی در آمریکا سفر کرد. در چند ماه اقامت در خارج از کشور در شهرهای مختلفی سخنرانی کرد و در زمستان ۱۳۵۷، پس از بازگشت به ایران، به اصفهان رفت و تدریس در دبیرستان را از سر گرفت.

«و من در ۵۸ دوباره دبیر شدم. در اصفهان دفتر تشکیل شد به اسم «دفتر مطالعات فرهنگی» و در ضمن در «کانون مستقل فرهنگیان» فعال بودم. گاهی هم برای جلسات مهم کانون به تهران می آمدم. در همین سال ۵۸ با همسر فرزانه طاهری ازدواج کردم و آخر سال به تهران

منتقل شدم، به همان دانشکده هنرهای زیبا، که پس از انقلاب فرهنگی، گمانم در سال ۱۳۶۰ حکم اخراج گرفتم.» (همان، ۳۷)

گلشیری در بهمن ۱۳۵۸ «معصوم پنجم» را منتشر کرد. سال ۱۳۶۱ آغاز انتشار گاهنامه «نقد آگاه» بود، مطالب این گاهنامه را شورایی متشکل از نجف دریابندری، هوشنگ گلشیری، باقر پرهام و محسن یلفانی (بعدتر محمدرضا باطنی) انتخاب می کردند. انتشار این نشریه تا سال ۱۳۶۳ ادامه یافت.

در اواسط سال ۱۳۶۲، گلشیری جلسات هفتگی داستان خوانی را که به «جلسات پنج شنبه ها» معروف شد. با شرکت نسل جوان تر داستان نویسان آغاز کرد. در این جلسات که تا اواخر ۱۳۶۷ ادامه یافت نویسندگانی چون: اکبر سردوزامی، مرتضی ثقفیان، محمود داوودی، کامران بزرگ نیا، یارعلی پورمقدم، محمدرضا صفدری، رضا فرخ بال، علی مؤذنی، عباس معروفی، منصور کوشان، شهریار مندنی پور، منیره روانی پور و ... شرکت داشتند.

بخش عمده ای از آثار این دهه در همین جلسات به بحث گذاشته شد و اغلب به بازنویسی مکرر کشید تا از آن میان بتوان بر چند داستان انگشت گذاشت.

«جبه خانه» در سال ۱۳۶۲ و «حدیث ماهی گیر و دیو» در سال ۱۳۶۳ منتشر شد. گلشیری از اواخر سال ۱۳۶۴ با همکاری مجله آدینه از اولین شماره آن و پس از آن دنیای سخن و پذیرش مسئولیت صفحات ادبی مفید برای ده شماره (۶۵ - ۶۶) دور تازه ای از کار مطبوعاتی خود را آغاز کرد، سردبیری ارغوان که فقط یک شماره منتشر شد (خرداد ۱۳۷۰) و سردبیری و همکاری با چند شماره نخست فصل نامه زنده رود (۱۳۷۱ تا ۱۳۷۲) ادامه فعالیت های مطبوعاتی او تا پیش از سردبیری کارنامه بود. در سال ۱۳۶۸، برای سخنرانی و داستان خوانی به هلند (با دعوت سازمان آیدا) و شهرهای مختلف انگلستان و سوئد رفت و یک سال بعد از آن برای شرکت در جلسات خانه فرهنگ های جهان در برلین، به آلمان سفر کرد. و در بهار ۱۳۷۱ به آلمان، آمریکا، سوئد، بلژیک و در بهمن ۱۳۷۲ به آلمان، هلند، بلژیک سفر کرد.

بررسی برخی داستانهای کوتاه گلشیری با توجه به جریانهای فکری معاصر ۱۱۱۱/۶۵

مجموعه داستان «پنج گنج» در سال ۱۳۶۸ (سوئد) فیلم نامه «دوازده رخ» در سال ۱۳۶۹، رمان های «در ولایت هوا» در سال ۱۳۷۰ (سوئد) «آینه های دردار» (آمریکا و ایران) در سال ۱۳۷۱، مجموعه داستان «دست تاریک، دست روشن» در سال ۱۳۷۴ و «در ستایش شعر ملکوت» (دو مقاله بلند درباره شعر) در سال ۱۳۷۴ منتشر شد.

گلشیری تدریس ادبیات داستانی را که پس از اخراج از دانشگاه مدت کوتاهی در دفتر مجله مفید ادامه داده بود، در سال ۱۳۶۹ با اجاره محلی در تهران و برگزاری کلاس های آموزشی از سر گرفت. در این دوره که به دوره تالار کسری معروف شد، ابوالحسن فتحی، محمد علی سپانلو و رضا براهنی نیز به دعوت گلشیری کلاس هایی برگزار کردند. این دوره یکی از درخشان ترین نشست های این سال ها بود.

در کنار ادبیات و نقد معاصر، ضرورت شناخت متون کهن نیز از دل مشغولی های گلشیری

بود.

فروردین ۱۳۷۶، اقامتی نه ماهه در آلمان به دعوت بنیاد هاینریش بل، فرصتی شد برای به پایان رساندن رمان «جن نامه که تحریر آن را سیزده سال پیش تر آغاز کرده بود. در همین دوره برای داستان خوانی و سخنرانی به شهرهای مختلف اروپا رفت و جایزه لیلیان هلمن / دشیل همت را نیز دریافت کرد. در زمستان ۱۳۷۶، «جن نامه» (سوئد) و «جدال نقش با نقاش» انتشار یافت.

هوشنگ گلشیری در دوازدهم تیرماه ۱۳۷۸ «جایزه صلح اریش ماریارمارک» را در مراسمی در آلمان دریافت کرد. این جایزه به پاس آثار ادبی و تلاش های او در دفاع از آزادی قلم و بیان به او اهداء شد. در مهرماه همین سال در آخرین سفرش در نمایشگاه بین المللی کتاب فرانکفورت شرکت کرد. سپس برای سخنرانی و داستان خوانی به انگلستان رفت. مجموعه مقالات «باغ در باغ» در پاییز ۱۳۷۸ منتشر شد.

۱۱۶۶ // دو فصلنامه مطالعات تمدنی / سال یازدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ شماره پیاپی چهارم

در اواخر زمستان ۱۳۷۸ نخستین نشانه های ناراحتی ریوی هوشنگ شروع شده بود. درمان آبسه های ریوی تا ۱۳ خرداد در بیمارستان ایرانمهر طول کشید و در همین روز به کمای عمیق رفت و ۱۶ خرداد ماه ۱۳۷۹ روز پایان اوست.

جهان نگری هوشنگ گلشیری از دیدگاه محققان با تکیه بر آثار او

نخستین داستان های گلشیری در مجموعه ی «مثل همیشه» (۱۳۴۷) گرد آمده است. «او در این داستان ها می کوشد با قرار گرفتن در موقعیت ذهنی کارمندان دون پایه میانه سال و مجرد شهرهای کوچک، ملال زندگی تکراری آنان را توصیف کند. هر یک از آنان انسانی است در خود و جدا از دیگران، و فقط برای تأمین مایحتاج ضروری خویش ناچار به برقراری ارتباط با دیگرانند.» (میر عابدینی، ۱۳۸۰، ۶۷۳)

«راوی یا شخصیت اصلی بیشتر داستان های گلشیری، فردی منزوی و اهل تفکر است. این راوی اعتقاد دارد که، با شناخت دیگران می توان به شناخت خود دست یافت. به همین دلیل در جزئیات اعمال و رفتار دقیق و باریک می شود. راوی با خودش چالش های فکری و روانی متعدد دارد، ولی بیشتر بیننده و ناقل روانی دردهای دیگران است. بیش تر شخصیت های گلشیری از دو دسته روشن فکران و عامه انتخاب شده اند که عامه هم از دیدگاه روشن فکران توصیف می شوند. شخصیت های نویسنده بیش تر از فضای شهری انتخاب می شوند و بیش تر در شهر اصفهان و تهران است و با وجود این که سالها در روستا تدریس می کرده اما در مورد روستائیان داستانی ندارد.» (عبداللهیان، ۱۳۶۹، ۱۱۴)

هوشنگ گلشیری ظاهراً قائل به جدا کردن سیاست از واقعیت است، اما به گمان بهارلو: «آنچه موجب پرهیز گلشیری از سیاست شده است - گرچه هرگز نتوانسته خود را از سیاست دور نگه دارد - توجه او به طور مطلق به صنعت و ساخت زبانی داستان است. ظاهراً گلشیری بر آن بوده است که راه های نیازمندی را بیاماید و صورت ها و قالب های تازه را کشف کند و

بررسی برخی داستانهای کوتاه گلشیری با توجه به جریانهای فکری معاصر ۱۳۷۱/۶۷

بیازماید. در عین حال جست و جوی «واقعیت» همواره مشغله اصلی او بوده است و در این جستجو او خود را از سایر نویسندگان ایرانی ممتاز می داند. «(بهارلو، ۱۳۷۱، ۶۱)

گلشیری داستان نویسی است که با مطالعه ی کتاب های گوناگون و سبک های مختلف، شیوه های جدید داستانی را در آثارش به کار برده است. «موفق ترین نمونه های جریان سیال ذهن در داستان های گلشیری به چشم می خورد. او به ساخت داستان ها اهمیت فراوان می دهد. داستان ها معمولاً از نیمه شروع می شوند و در ذهن راوی به گذشته رجوع می شود و حوادثی از گذشته نقل می شود که خواننده با سرهم کردن و جمع بستن آنها به اصل داستان پی می برد. توالی حوادث را ذهن پریشان شخصیت اصلی که معمولاً در لحظه ای حساس قرار دارد، تعیین می کند. گلشیری به کنایه و گاه ابهام نیز علاقه خاصی دارد، گاه حرف های اصلی داستان را در عباراتی کوتاه و به اشاره بیان می کند و برای فهم آن باید دقت فراوان به کار برد. لازم است که خواننده چند بار داستان را بخواند تا بتواند حوادث جزئی را کنار یکدیگر قرار دهد یا اشارات کوتاه و مبهم را دریابد.» (عبداللهیان، ۱۳۶۹، ۱۱۵)

حرف های اصلی داستان را در عبارتی کوتاه و به اشاره بیان می کند و برای فهم آن باید دقت فراوان به کار برد. گاه لازم است که خواننده چند بار داستان را بخواند تا بتواند حوادث جزئی را کنار یکدیگر قرار دهد یا اشارات کوتاه و مبهم را دریابد.» (همان، ۱۱۵)

حقوقی در مورد داستان نویسی گلشیری می گوید: «هر داستان او گویی کلافی پیچیده است که در رفت و برگشت زمان و دفع و جذب آدم ها و تعقیب واقعیات اذهان، در خط کشف تدریجی عوامل و عوارض، اعمال و رفتار این و آن، رفته رفته باز می شود؛ و در نهایت انسان مورد تعقیب و تحقیق، از میان شبکه ارتباطی پاره های مختلف داستان، چهره حقیقی خود را نشان می دهد.» (حقوقی، ۲۹۲)

یکی از زیباترین آثار او که نشان دهنده کامل سبک نگارش اوست، «رمان موجز» شازده احتجاب» است که توجه جامعه ادبی ایران را برانگیخت و گلشیری را به شهرت رساند. این

رمان از قوی ترین داستان های ایرانی در توصیف زوال اشرافیت زمین دار است و تمام قدرت هنری نویسنده در آن به کار رفته است. گلشیری به مطالعه ای گسترده درباره دوره قاجار پرداخته و برای تصویر فضای آن عصر، از نثر قاجاری بهره ها برده است. وی میان هویت فردی و جامعه تمایزی قایل نیست: هر دو را به یک اندازه قوی و هر دو را فرآورده جریان ممتد تاریخی می داند و رهایی و آزادسازی فرد جز با رهایی و آزادسازی جامعه میسر نیست و آن نیز با تفسیر مجدد تاریخ و فرهنگ گذشته تحقق پذیر است.

گلشیری نیز همچون معاصران خود به ناسیونالیسم و گذشته ی ایران و ملی گرایی تأکید دارد زیرا ایرانیت در سراسر قرن بیستم زنده است.

توجه بسیار غم غربت، گلشیری را به گذشته گرایی و گریز کشانده و غم های مادی، به داستان نویسان مدرنیست نزدیکش کرده است. با کناره گیری رضاشاه و پیروزی متفقین در جنگ جهان دوم نوعی نگرش اجتماعی و در کنار آن جنبش ادبی در ایران شکل گرفت که مشخصه اصلی اش، تعهد به یک برنامه سیاسی-ایدئولوژیک مشخص در حمایت از مردم، دشمنی با ظلم و فقر و ضدیت با نظام مستقر بود، این جنبش در پیدایش وضعیت انقلابی و پیروزی انقلاب نقش مرکزی داشت و تا پایان دهه پنجاه بر فضای ادبی ایران مسلط بود. موضوع های اصلی ادبی این دوره به پیروی از ایدئولوژی مسلط مارکسیسم، برابری، عدالت و تعبیر اقتصادی آزادی بود.

اینک بررسی و تجزیه و تحلیل چند نمونه از آثار گلشیری

چنار

تحلیل داستان

داستان با توصیف بالا رفتن مرد از درخت آغاز شده است. مطرح شدن این پرسش که چرا او از درخت بالا می رود، گره افکنی داستان است که در طول داستان با مطرح شدن فرضیه

بررسی برخی داستانهای کوتاه گلشیری با توجه به پدیده‌های فکری معاصر ۱۱۱۱۶۹

های مختلف توسط ناظران گسترش یافته است. نقطه اوج داستان زمانی است که راوی می‌فهمد مرد خود کشتی نکرده و دستگیر شده است. اما در این داستان گره‌گشایی صورت نمی‌گیرد و تا پایان بر خواننده معلوم نمی‌شود که علت واقعی بالا رفتن مرد از چنارچه بوده است. گونه داستان «واقع‌گرایی اجتماعی» اما واقع‌گرایی افراطی است. گلشیری در داستان چناربر مشاهده عینی و بیان فارغ از عواطف شخصی تأکید نموده، نویسنده بخش‌هایی از واقعیت را گزینش کرده است. او کوشیده برداشتی عینی از چند و چون زندگی روزمره، به ویژه زندگی اقشار محروم، در زمان و مکانی معین به دست دهد. توصیف یک مکان و ثبت یک رویداد در زمان و مکانی خاص با وفاداری به جزئیات عینی، تناسب گفتار و رفتار شخصیت‌ها با جایگاه اجتماعی آنان، شخصیت‌پردازی واقع‌نمایانه و متقاعدکننده، توصیف مشروح و باورپذیر از مکان رویداد و اشیای داخل آن، خطی بودن و برجستگی زمان، پیروی از اصل علت و معلول، ساختار سه‌قسمتی «آغاز-میانه-فرجام» و شفافیت روایی در زبان داستان (پاینده، ۱۳۸۹، الف: ۲۶ - ۹۰) همه و همه خبر از رئال یا واقع‌گرا بودن داستان چنار می‌دهد. قابل توجه است که توصیف مرد و لباسش، توصیف سایر افراد فقیر حاضر در جمع ناظران و توصیف محیط، علاوه بر فضاسازی نشان‌دهنده‌ی نوعی تأکید بر پستی و پلشتی آدم‌ها و محیط است.

«پشت خشتک او دو وصله ناهم‌رنگ دهن کجی می‌کردند و ته یک لنگه کفشش هم پاره بود.» (گلشیری، ۱۳۸۲، ۳۵)

«سوراخ‌های آسمان با چند تکه ابر سفید و چرک وصله پینه شده بود.» (همانجا)

«دست‌های کثیف و زردش را که استخوانی و لاغر بود تکان می‌داد، چند تار موی سیخ سیخی از زیر لچک سفید و کثیفش بیرون زده و روی صورتش ولو بود.» (همان، ۳۶)

در نهایت با توجه به نگرش اجتماعی، اشاره به طبقات اجتماعی در داستان، فکر حاکم بر داستان که به مسائل اجتماعی نظر دارد و توصیف پلشتی‌ها، می‌توان گونه داستان را آمیزه‌ای از «واقع‌گرایی اجتماعی» و «ناتورالیسم» دانست.

محور اصلی داستان «شک و تردید نسبت به واقعیت» است اما محورهای فرعی دیگری نظیر «فقر»، «سطحی بودن قضاوت جامعه و بی‌خبری آنان از نیاز طبقه فقر»، «رفتار و برخورد توهین‌آمیز عاملان قدرت»، «سرکوب» و «بی‌توجهی قدرت به نیازهای طبقه فقر» نیز در داستان وجود دارد.

از نشانه‌های فرهنگی مانند کلاه شاپو (نماد تجدد و لات‌بای)، چادر (نماد سنت)، سیل و شکل‌گنده (نماد پول و اقتدار) استفاده شده است. همچنین راوی وقتی با شوخی به جوانکی در خصوص مراد طلبدن از چنار اشاره می‌کند به باورهای خرافی مردم توجه دارد. (همان، ۳۹)

از بعد اجتماعی، داستان چنار بیان وضعیت طبقه‌ی فقیر جامعه است و محرومیت آنان از جمله محرومیت از تفریح و لذت. همچنین می‌خواهد قضاوت‌های جامعه را در برابر امور مختلف از جمله نیازهای روحی طبقه‌ی فقیر مطرح نماید.

از بعد سیاسی، داستان به عملکرد قدرت در برابر طبقه‌ی فقیر، بی‌توجهی به نیازهای آنان، سرکوبی و تلاش برای ایجاد محرومیت بیش‌تر به جای محرومیت زدایی نظر دارد.

در پایان داستان، روای که منتظر بود خبر خودکشی مرد را بشنود متوجه می‌شود او و دیگر ناظران در اشتباه بوده‌اند. اما به‌طور دقیق از اصل واقعیت خبردار نمی‌شوند. از طرفی، حکومت به نیاز مردم توجهی نمی‌کند و نگاه او به مردم از موضع قدرت است، برای آن‌که دیگر کسی از چنار بالا نرود و نظم عمومی جامعه به هم نخورد، اقدام به قطع چنار می‌کند (ایجاد کنترل بیش‌تر). آنچه در پشت پرده وجود دارد اقدام قدرت برای از بین بردن هر عاملی است که باعث تجمع مردم و برهم زدن آرام و سکون ظاهری جامعه گردد (سرکوب).

بررسی برخی داستانهای کوتاه گمشدگی با توجه به جریانهای فکری معاصر ۷۱۱۱۱

به دلیل زیاده روی در برجسته نمودن فقر و توصیفات ناتورالیستی، پردازش محور اصلی داستان یعنی «شک-یقین» تحت الشعاع محور «فقر» قرار گرفته است. فقط با تجزیه و تحلیل و دقت در جزئیات می توان پی برد که مساله داستان و شکل مرد، فقیر نیست. به عنوان نمونه، گفته های مرد در بالای درخت، هنگامی که می خواهد برایش پول جمع کنند، از این قرار است: «من که پول نمی خواهم... پولتونو ببرین سرگور پدرتون خرج کنین!» (همان، ۳۷)

«صدای مردم از بالای درخت به پایین لغزید: خاک بر سرتون بکنن! من صدقه نمی خوام.» (همان، ۳۸)

همچنین سخن شاگرد دگان، دلیل مبرهنی بر درست بودن عقیده او درباره واقعیت نیست. زیرا راوی که بلیت سینما می خرد در هیچ کجا اشاره نمی کند که سینما سرگشاده بوده و تماشای فیلم از روی درخت ممکن است. شاگرد دگان صرفاً یک نظر درباره واقعیت داده است. (همان، ۴۰)

دهلیز

تحلیل داستان

داستان با بیان یک فاجعه شروع شده است. مطرح شدن این پرسش که چرا مرد از یک مبارز به شهروندی عادی و دارای زندگی روزمره تبدیل شده است، گره افکنی داستان است و در طول داستان با شرح گذشته مرد گسترش یافته است. نقطه اوج داستان زمانی است که دوست هم رزم مرد به او می گوید که باید از «تنها مبارزه کردن» دست کشید و به روزمره گسیب.

داستان واقع گرای سیاسی است که به صورت عینی روایت شده و در برخی جاها حالت نمادین به خود گرفته است. خواننده را همان ابتدا به درون بحران داستان پرتاب کرده و بعد با شرح وضعیت روحی پدر و بازگشت به گذشته مبارزاتی و سرخوردگی او از مبارزه، به تبیین موقعیت پرداخته است.

محور اصلی داستان لزوم مبارزه کارگر برای دستیابی به عدالت اجتماعی و حقوق از دست رفته اش است اما در کنار آن، نویسنده وضعیت روانی مبارزان در زمان مبارزه، تنهایی آنها پس از دو دستگی و در نتیجه سرخوردگی ایشان را به تصویر می کشد و در نهایت داستان وضعیت روانی این قشر سرخورده از مبارزه را که در واقع انفعالشان باعث نابودی همه زندگی شان می شود، نمایش می دهد.

در این داستان از واژگانی که ارزش چندمعنایی دارند نیز استفاده شده است. مثلاً کلمه «دهلیز» علاوه بر معنای حقیقی آن یادآور تنگی و تاریکی و نموری و بن بست راه طبقه ی کارگری است که دچار انفعال شده اند. «سنگ» علاوه بر معنای اصلی و حقیقی خود بیانگر سردی و واماندگی وجود مرد در این داستان است. رنگ سیاه در «لباس سیاه و لچک سیاه» علاوه بر معنای حقیقی تداعی کننده سیاهی زندگی و سرنوشت این کارگر است.

پوشیدن لباس سیاه و لچک سیاه اشاره به فرهنگ عزاداری در ایران است. استفاده از کلمه نان و بوی نان علاوه بر اشاره مستقیم به نوع غذا بیانگر اصطلاح «دغدغه نان داشتن» است. به نوعی این مفهوم به ذهن متبادر می شود که این کارگر تنها دغدغه خود را نان، کسب روزی و سیرکردن شکم زن و بچه هایش قرار داده و دست از مبارزه کشیده است، در حالی که اگر عدالت برقرار می بود، دغدغه او و امثال او چیزی فراتر از نان و کسب روزی بود.

استفاده از نماد و استعاره نیز در جای جای داستان قابل توجه است. مثلاً سه ستاره کوچولو و سه شمع استعاره از بچه هایی است که تمام روشنایی و امید به زندگی برای مرد بودند. کورسو زدن ستاره دور استعاره است از این که تنها امیدهای اندک و کاذب مرد بر باد رفته و دیگر امیدی در زندگی سیاهش باقی نمانده است. دستگاه بافندگی که با خون کارگران جان می گیرد استعاره ای است از سرمایه داری که با استثمار کارگران رشد می کند. بچه ها نمادی از آینده طبقه کارگر هستند. با مرگ بچه های یدالله، آینده و امید او تباہ می گردد و بچه هایی که در آخر داستان در گرداب پای برج در حال شنا کردن هستند، نمادی هستند از آینده

بررسی برخی داستانهای کوتاه کلمثیری با توجه به جریانهای فکری معاصر ۷۳۱۱۱

کارگران که خطر نابودی و تباهی هر لحظه تهدیدشان می کند. دهلیز، نماد راه و سرنوشت کارگرانی است که تسلیم شده اند و هشت گره کرده، نماد خشم و اعتراض است.

داستان دارای دو لایه است. لایه ظاهری آن ماجرای مردی است که کارگر است و بچه هایش را از دست داده، اما لایه اصلی و زیرین داستان این است که کارگری که نسبت به تحقق حقوقش و عدالت منفعل گردد، آینده خود را باخته است. از بعد سیاسی، یدالله و حسن دو کارگری هستند که در جریان مبارزه دستگیر شده اند. یکی با اعتراف و لو دادن دیگران آزاد شده و زندگی ظاهراً خوبی دارد و دیگری پس از تحمل شکنجه و سکوت و زندان آزاد شده، اما به زندگی روزمره پرداخته و از مبارزه دست کشیده است. هر دو توسط کارگران طرد شده اند و آینده هر دو رو به تباهی است.

از بعد روان شناسی، یدالله پس از تحمل شکنجه و زندان و بعد از آزاد شدن توسط دیگران طرد شده است. او از مبارزه سرخورده شده، خود را به زندگی روزمره دل خوش کرده است و با دغدغه ی نان زندگی می کند. اما او همین دل خوشی را هم از دست می دهد چون کاذب و موقتی است. فضای اندوه بار تاریک و سیاه و تشبیه مرد به سنگ از لحاظ روان شناسی قابل توجه است.

از بعد اجتماعی، کارخانه و دستگاه بافندگی هم چون موجودی خون خوار است که با تباه کردن جسم و جان کارگری که در فقر به سر می برد جان می گیرد و رشد می کند.

در پایان، نویسنده با تصویر بچه هایی که در گرداب پای برج در حال شنا هستند و خطر نابودی تهدیدشان می کند، نسبت به آینده ی طبقه ی کارگر هشدار می دهد.

پایان داستان باز و همچنین داستان بدبینانه و آخر زمانی است.

نویسنده در جای جای داستان از زبان تصویر برای بیان موضوع بهره جسته است. مثلاً برای نشان دادن فقر از تصویر جمع کردن پول کفن و دفن بچه ها توسط همسایه ها استفاده شده

است. یا برای نشان دادن محیط زندان و شکنجه تصویری از آثار باقی مانده از شکنجه ارائه شده است.

«آدم همه چیز را تحمل می کند، شلاقی که تو پوس آدم می شینه، دست بند و آتش سیگار و هزار کوفت دیگه رو...» (گلشیری، ۱۳۸۲، ۴۴)

ملخ

تحلیل داستان

داستان با شروع راهپیمایی آغاز شده است. بدینی و تفاوت زندگی شهری و عشایری گره افکنی داستان است که در طول داستان با شرح وقایع گسترش یافته است. نقطه اوج داستان زمانی است که مسافران به زمین های خشک و آفت زده می رسند. اما در این داستان گره گشایی در پایان و با رسیدن مسافران به مراعی که دیگر اثری از آنها به جا نمانده صورت می پذیرد.

داستان دارای دو لایه است. لایه ظاهری آن شرح و سفر دوستانی است که برای دیدن مراعی و عشایر عازم مناطق کوهستانی هستند و بیان نابودی زندگی عشایر به دلایل طبیعی و اکوسیستمی. اما لایه زیرین داستان نابودی عشایر به دلیل سیاست های قدرت و ورود مدرنیته است که همچون آفت ملخ باعث از بین رفتن زندگی عشیره ای و جاذبه های آن گردیده است. زمان داستان به دلیل برخوردی هم زمان و یکسال از حرکت افقی و عمودی (روایت و توصیف) به گندی پیش می رود. همچنین نظرگاه نویسنده در لایه های زیرین داستان قرار گرفته و همین امر باعث ایجاد تفاوت چشم گیری در پیرنگ و داستان شده است.

گونه داستان واقع گرایی اجتماعی است. داستان به صورت عینی روایت می شود. خاطره داستان است، طبیعت گرایی در آن مشاهده می شود. ضمن آن که از نماد نیز در آن استفاده شده است.

بررسی برخی داستانهای کوتاه گلشیری با توجه به جریانهای فکری معاصر ۱۳۸۱

محور اصلی داستان نابودی سنت و عناصر مثبت آن و از بین رفتن کوچ نشینی با ورود مدرنیته است. همچنین تأثیر قدرت ها بر این روند، که به منظور کنترل عشایر و از بین رفتن خودمختاری آنان صورت گرفته است. محورهای فعلی داستان فقر و بی چیزی عشایر، محبت و مردانگی آنها و بدبینی تاجیک به ترک به دلیل فقرشان است.

در این داستان، واژگان تک معنا هستند اما از نشانه های فرهنگی مانند خر، کلاه دو گوش، چپق، سیاه چادر، شلیته و واژه های ترکی نظیر گلین و باشلاق استفاده شده است. در مقابل کلماتی چون فلاسک و ساعت که بیانگر مدنیت و مدرنیته هستند. هم چنین به آداب مراسم ازدواج و مهریه دختران ترک و مقایسه آن با مهریه دختران تاجیک اشاره گردیده است. «نمی تونه زن بگیره، فقیره، ترک باشلاق دخترش خیلی می شه. ده تا، بیس تا گوسفند و گاو می خواد، پول نقد می خواد، تاجیک ها فقط یه کاغذ می دن، زمین قباله می کنن. ترک زمین نداره. خونه نداره.» (گلشیری، ۱۳۸۲، ۵۴)

از بعد اجتماعی، داستان بیانگر کم رنگ شدن و نابودی تدریجی زندگی عشیره ای به دلایل اکوسیستمی و ورود مدرنیته است.

ملخ در این داستان نماد مدرنیته است که آدم ها را خلع سلاح می کند. نه به آنها اجازه می دهد زندگی پیشین خود را به همان شیوه ادامه دهند و نه زندگی جدید را به طور کامل در اختیار آنان می گذارد. فقر ترک ها بیانگر این بخش از قضیه است.

داستان دارای یک لایه کم رنگ روان شناسی نیز هست. در جای جای داستان به فقیر بودن ترک ها اشاره می شود. راوی در آغاز راه به دلیل فقرشان به آنها ظنین است. به دوستانشان با ایما و اشاره می فهماند که باید مواظف و آماده باشند. در پایان راه با دیدن صمیمیت و محبت های بی دریغ آنان پی به اشتباهش می برد و خجالت می کشد. در جایی دیگر زمانی که تازه عروس را توصیف می کند به وضعیت روان شناسی جنسی سهراب اشاره می کند و به این که علی رغم اشتیاق او به ازدواج، این امکان برای او و امثال او میسر نیست.

«وقتی می رفت، سهراب را دیدم که چشمش به چین های شلیته دخترک بود و برق گیسوان بافته شده اش که ریخته بود پشتش و از زیر روسریش بیرون زده بود. به علی جون گفتم: کاکات زن نداره؟» (گلشیری، ۱۳۸۲، ۵۳)

داستان بیانگر نگرش گلشیری به مدرنیته و نقد آن است و گرایش های اومانستی و انسان دوستی در این متن کاملاً مشهود است.

پرنده فقط یک پرنده بود

تحلیل داستان

داستان با توصیف شهر و زندگی روزمره آنان به دور از دغدغه ی زندگی مدرن آغاز شده است. مدرن شدن این شهر و سپس ورود یک پرنده گره افکنی داستان است که در طول داستان با شرح مبارزات قدرت با طبیعت گسترش یافته است. نقطه اوج داستان زمانی است که پس از سم پاشی شهر، عاملان قدرت متوجه می شوند که مردم شهر را ترک کرده اند. گره گشایی در این داستان عبارت است از بازگشت مردم به طبیعت و ترک مدرنیته و زندگی ماشینی. داستان دارای وحدت تأثیر است. محور اصلی آن این است که مدرنیته باعث نابودی طبیعت می گردد اما از آنجا که انسان به صورت غریزی طبیعت گرا است دوباره به طبیعت باز می گردد.

در این داستان برخی واژگان چند معنا هستند. نظیر نیمکت های آهنی و کلاس ها، پرنده های فلزی، مرغابی های پلاستیکی و جز آن که علاوه بر معنای حقیقی بیانگر مفهوم سردی و فقدان احساسات انسانی و طبیعی در این اشیاء است. همچنین برخی عبارات و جملات دارای معانی ضمنی هستند.

نتایج مقاله

۱- جهان کاپیتالیسم با جایگزین کردن ارزشهای ناراستین به جای ارزشهای راستین، بهای زیادی به پول و کالا به عنوان عناصر اصلی تعاملات اجتماعی داده است و می تواند در منزلت اجتماعی انسان در جامعه نقش اساسی را ایفا کند. ایران در چالش با استقرار هدر رفته به سبک کشورهای غربی در آستانه تحول عظیمی قرار گرفته بود. آنگاه که متفقین در صدد ورود به ایران برآمدند عناصر دورن ساختاری ایران همسو با این جریان شدند. تجار سنتی تبدیل به بورژواهای صاحب صنایع و مالک سرمایه های ثابت شدند و به تجمع سرمایه و کسب حداکثر ارزش اضافی مبادرت کردند. بنابراین اقتصاد و مبادلات اقتصادی به عنوان زیرساخت جامعه نقش مهمی در ساختار اجتماعی کشور پیدا کرد. پول به پیش برد محاسبات معقول در امور بشری یاری می رساند و باعث پیشرفت تعقل می شود که ویژگی جامعه نوین است و به صورت حلقه پیوند انسان ها در می آید، جانشین پیوندهای شخص مبتنی بر احساسات رقیق می شود و آزادی فردی را تقویت می کند و دامنه تمایز اجتماعی را گسترش می دهد و هر کجا که رواج یابد، پیوندها و وفاداری های مبتنی بر خون و خویشاوندی را سست می سازد. و این ویژگی بوئر از سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ اوضاع اجتماعی، فرهنگی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی کاملاً مشهود است.

۲- بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ فضای باز سیاسی حکمفرما شد. آزادی مطبوعات، تاسیس احزاب سیاسی، محافل و انجمن های علمی- ادبی، نشانی از استقرار دموکراسی و مشارکت مردم در سیاست و قدرت داشت. مردم می توانستند نمایندگان منتخب خود را به مجلس بفرستند و ترس از حاکم قدرتمندی مانند رضاشاه نداشته باشد. فرصت اجتماعی مناسب برای طبقه بالای جامعه و بورژوازی بوجود آمده بود تا سهم بیشتری در قدرت سیاسی- اجتماعی به دست آورد.

ایران در مسیر ترقی و پیشرفت قرار گرفته بود و نیاز به کار و تلاش فراوان داشت. غرب هم خواهان توسعه ایران بود تا بیشتر بتواند از این طریق به منافع خود برسد. بنابراین نوسازی ایران، الگوهای غربی - آمریکایی مدنظر بود و اول باید دموکراسی ایجاد می شد. آنچه که ایران را بیشتر مورد توجه قدرتهای جهانی کرده بود، علاوه بر موقعیت سوق الجیشی و جغرافیای سیاسی، منافع نفت ایران هم بود. منابع کشورهای توسعه یافته و جهان اول نیاز به انرژی داشت، نفت، ماده ای بود که با ایدئولوژی پیوند خورده بود و در داخل کشور، احزاب و گروه های سیاسی با ایدئولوژی های سوسیالیستی، کاپیتالیستی و ... با سفارت خانه های بیگانه در ارتباط بودند.

۳- گلشیری، گاهی با فریب آشنایی زدایی ادبی، یا انسان شناسی یا حتی رودررویی با سانسور دولتی، بر گسترش مبارزه با هویت دینی، فرهنگی و اخلاقی در ادبیات پای می فشرد. گلشیری با صادق هدایت همذات پنداری داشت و همواره او را تمجید می کرد. هوشنگ گلشیری داستان نویس محجوبی نبود، نه در میان توده های مردم سرزمینش و نه در جهان مدرن و اخلاق گریز شماری از جوامع فکری و فرهنگی تهران و کشورهای اروپایی. بسیاری از نوشته های گلشیری در دوران حاکمیت شاه چاپ شدند اما با شمارگانی بسیار اندک.

۴- گلشیری با توجه به فضای اجتماعی و دینی و فرهنگی خانواده ای که در آن به دنیا آمده و نیز با در نظر گرفتن اوضاع اقتصادی خانواده و در پی آن نقش بستن ذهنیت درگیر با سرمایه داری و راه یافتن به محافل چند سرمایه داری، در تمام داستانهایش می کوشد این ذهنیت خود را به خواننده انتقال دهد و با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان خود و جریانهای فکری آن زمان خود را به مجالس همسو با فکرش می کشاند و تمام تلاش او این است که جامعه ی ایران آن دوره را با واقعیتی که خود قبول دارد و در پی اصلاح آن است. آشنا سازد. گلشیری از طریق ایجاد فاصله بین قهرمان داستانهایش با واقعیت، براساس شک و تردید، می کوشد به

بررسی برخی داستانهای کوتاه گلشیری با توجه به جریانهای فکری معاصر ۷۹۱۱۱

شناخت دقیق تری از انسان برسد. اما در نهایت بر امکان ناپذیر بودن شناخت انسان تاکید می کند.

گلشیری در این نکته با آندره مالرو همنوا می شود: «انسان هرگز به عمق انسان نمی رسد و تصویرش را در وسعت اطلاعاتی که گرد می آورد باز نمی یابد، بلکه در پرسش هایی که مطرح می کند تصویری از خود به دست می دهد».

کتابشناسی

- آل احمد، جلال، (۱۳۸۶) در خدمت و خیانت روشنفکران، چاپ پنجم، انتشارات فردوس آشتیانی، منوچهر، (۱۳۷۰)، روشنگری و روشنفکری به نقل از روزنامه همشهری بشریه، حسین، (۱۳۷۴)، جامعه شناسی سیاسی، تهران، انتشارات نی بهار لو، محمد، (۱۳۷۷)، داستان کوتاه ایرانی، تهران، انتشارات هما پاینده، حسین (۱۳۹۰) داستان کوتاه در ایران، تهران، نیلوفر پدram، مسعود، روشنفکران دینی و مدرنیته در ایران پس از انقلاب، ۱۳۸۲، چاپ اول، تهران. انتشاراگام نو
- حسینی نسب، سید مصطفی، تجدد و سنت در جریان های فکری معاصر، ۱۳۹۲، نشر کانون اندیشه جوانی
- خسرو پناه، عبدالحسین، جریان شناسی فکری ایران معاصر، ۱۳۹۱، چهارم، قم، انتشارات حکمت نوین اسلامی
- زرشناس، شهریار، نگاهی کوتاه به تاریخچه روشنفکری در ایران، تهران، ۱۳۹۲، نشر کتاب صبح سروش، عبدالکریم (۱۳۸۲)، انقلاب، مقر و روشنفری دینی، در گفتگو با ماهنامه «نامه» سنابور، حسین (۱۳۷۸) رمان نیمه غایب، تهران، نشر چشمه
- شاپور، حسین، هم خوانی کاتبان، ۱۳۷۹، تهران، چاپ نشر دیگر
- شایگان، داریوش، سنت مدرنیته، پست مدرن، ۱۳۷۷، به نقل از هفته نامه راه نو، شماره ۱۲
- طبری، احسان، برخی بررسی ها درباره ی جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران، ۱۳۴۸، عبد اللهیان، حمید؛ (۱۳۶۹). کارنامه نثر معاصر، تهران، انتشارات پایا.
- گلدمن، لوسین، جامعه شناسی ادبیات (دفاع از جامعه شناسی رمان)، ۱۳۷۱، ترجمه محمد جعفر پوینده، تهران، انتشارات هوش و ابتکار
- گلشیری، هوشنگ، نیمه تاریک ماه، ۱۳۸۲، انتشارات نیلوفر
- معین، محمد، فرهنگ فارسی، ۱۳۸۳، چاپ چهارم تهران، انتشارات معین
- میر صادقی، جمال، ادبیات داستانی چهارم، ۱۳۸۲، تهران، انتشارات مهار
- میرعابدینی، حسن، صد سال داستان نویسی، ۱۳۸۰، نشر چشمه